

محل اداره اصفهان هژو کاشها
مجله کلیه حیوانات
مجله پر دامپروری

مجله سال چهارم تقدیم میشود

مجله وجه اشتراک

اصفهان - حب وطن - تفکر - رفعت
مجال کونیه

سایر بلاد - بانضمام اجرت پست
و توجیه مجال براداران دور
مرکز

مجله افانیه سالیانه

اصفهان - ۱۲ قران

کروانه

صاحب امتیاز سید حسن مؤمنان
لواحق که منافع با ملک و ملک
تخریب ما نداشته باشد شاید درج شود
هر دو شنبه طبع و ۳ شنبه
توزیع میشود

تلگراف از طهران بخط فارس

از پنج اشرف - خدمت عموم آقایان علماء اعلام و امراء
و رؤساء عشائر و کلیه غیرمندان اسلام آید هم الله تعالی بنصره
برای برانداختن سلطنت قدیمی ایران و محو آثار اسلام
(محمد علی میرزا) بایران فرستاده شده است . در این موقع
خطرناک که در حقیقت مقابله کفر با اسلام است اگر خدای
نخواسته تعللی شود کفر در ایران هویدا و آثار سینه اسلام
بکلی محو خواهد شد . بر تمام اهالی با حیث و برأ
عظام و سرحد داران ایران و شیعیان واجب است تا اقدام
نات و غیره را بیخ در دفاع از این دشمن از بذل مال و جان
مضایقه نفرمایند دفع این حمله با اثر وظایف مسلم فائز
دانش هرگاه خدای نخواستند اندکی تعلل شود قلعی الاسلام
التلام . البته هر چه ممانعت با با یکدیگر فرموده فرو
گناه ، نمیفرمایند پنجم شعبان (محمد کاظم خراسانی) -
(عبدالله مازندرانی)

تلگراف دیگر از طهران

حضرت ایت الله - هیئت مقدسه اتحادیه علماء دامت
برکاتهم . اوضاع کونیه و اقدامات اجاب و دفا کرده
(محمد علی میرزا) بلا شبهه مقدمه اضلال مملکت اسلام
و تشکیک امامیه (مخاندان) در ایران است حفظ استقلال
اسلامی اولین وظیفه عموم مسلمین خصوصاً علماء و ثواب امام
علیه السلام است مداخلات ملنی احباب و فشارهای بی
انگانه صبر فالر اسلام با تمام کرده تلگراف حضرتین اینبن
خراسانی و مازندرانی نام ظلهم را ملاحظه فرموده اید الله
منعربب اضلال ابدی مملکت است البته تکلیف تمام

عموم مسلمین تا همه اعلام و نقاب کفر و اسلام نه بشیبه
خاطر نشان خواهید فرمود . منظر نتیجه اقدامات از حضرت
و ارتجاع خدمات هنیم (هیئت اتحادیه علماء طهران)
(۱۷) برج اسد

بسعادت و شرافت

اگر چه از برای تحصیل این دو مقام بلند و زبیه ارجند طریق
مفرد و سبیل مختلف است و هر یک از این دو ریشه را حکماً
زغان و فضیله هر عضو او ان با نوع و اقلیم ترجمه فرمود
و در استحضاتش شرایطها مقرر داشته و در ذیل هر شرطی صورتها
تفصیل کرده که شرح و بسط اسباب اشغال خاطر و استمال
کنالت فارین است . ولی نیکوتر شوقش که زودتر جلب
سعادت و اخذ شرافت میباشد و بشاگرد استغلاء و ارتفاع
صاحبش را میکشاند نخست مجاهدت در راه اسلام و حفظ
حدود احکام شریعت خیر الانام است که امروز این اسلام
رقوبت و این استقلال و مکت از اغراض خام و تصورات
نا نرجام ارتجاعیون دوچار بی خطرات و گرفتار چهار سو
بلا و اسپر طوفان ابتلاست شرافت و سعادت تا اگر چه
نافسان عقل و جاهلان خالی از شور ببال و جلال در
و دولت تصور کرده همین که شخصی با ناداری خلعت دنیا
یا طلعت دنیا یا تصور عالیله یا تجل صوری دیدند گمان میکنند
که تمام شرافت و سعادت در حقیقت از ثبات و در فاضل او
بر قرار است خاقل از آنکه دنیا اشخاص دیده شده است
که با عدم حب و پستی لب و زشتی فطرت و خست طبیعت
و در ذات طبیعت بر حسب اتفاق یا از راه جلیله و تقاض
اخون مال و جسم زدن کرده تجل صوری خود را در انتظار

نگوی تمام جلوه مالا کلام اراثر داده ولی بنا بر سوء
افعال و اعمالی که دارد هنوز بخت طیف و دانات طیف
باقی در قرار و هیچ شرف صفت حمیده و اخلاق پسند
ندیده مردمان بی بصیر با آنکه حیوانات را معاینه دیده اند
بازش قرین شرافت و بهشتین سعادت میدانند در صورتی که
با آن همه ثروت و تجمل هیچ وقت مایل بنوع پرستی و وطن
خواهی و ازادگی و بردگی قومیت و ملیت نبوده و نیست و
خدمتگاری که باعث حصول آسایش خاطر یا آزادی نامزدان
برای نوع خودش یا از او سرزده است جز آنکه بجهله فلا
ملک یا بوسیله فلان خان یا ابائی جنس خود را صاحب کرده
بکلی طرف مقابل را پایمال نظر و احتیاج و گرفتار هر
دود بی صلاح نموده حدود شرافت و سعادت کسبی غیر
مشروع خود را محکم و استوار کرده است و همیشه فتنای دیگران را
موجب بغا و فتن این و آن را مایه رضای خود دانسته هیچ
در فکر سعادت ابدی که نامی است نپند و شرافت سزومند
که یادگاری است دائمی نیست . کدام صاحب وجدان وطن
پرست این گونه اشخاص را صاحب شرافت و منبع سعادت
میداند جز آنکه خائن ملک یا بر باد داده دولتش تصور کرده
بلکه بهین نموده تبعیدش را خواستار و نیستش را امیدوار
باشد نظیر این قبیل صاحب شرافت ها و با سعادتها بشمارند
و شنیده شده است چنانچه اکنون بچشم خود بینیم ارتجاعیون
که مردمان بی نظیر از جهت ثروت و شرافت و سعادت با
زاده و بان لحاظ شریفشان دانسته مع هذا با همان مزد
بجای بی عقل چه نیرنگ ها باخند و چه چله بکار انداختند
تا آن مخلوع مطرود مردرد را که یکی از هم جنسان ایشان بود
و در بدین این تفاوت پشیرگان مردود و شهرده میشد
از بیغولهای روسیه با دبیسه کاریهای خنک و مغزهای از
عقل و شعور نیک بوی خویش خوانده سلطنت ناهبش
امید دار نموند و با این همه گرفتاریهای داخله باز ملک
شعب بد بخت ایران را دوچار بعضی مشکلات و خسارات
نموده هیچ قومیت و ملیت را منظور نداشته بجهالی کج و راست
مروج خود سران و بی باکان را هپار شده اندیشه مال
کار و فانی روزگار خود را نموده بجان آنکه ملک هنوز
خوب یا آنکه بی حسه باقی است آن بر این شعور و تفکر
این فکر غیر صائب که مطلوبت ملک را بی حتی تصور کرده
و محیوت اولی ترادان را خواب غفلت گمان دشمن خان

خراب کن مملکت بر باد ده بی شرف تا که با چندین هزار
خونهای ریخته و چندین میلیون مال و چندین کفر و افلاک
اولاد و عیال از خانه خود بیرون نموده بازش بدست غده
موتور میپذیرند و گذشته ها را هیچ میگیرند هرگاه ایرانی
ترادان بدیده تحقیق در اغمال این منافقین غور فرموده
خواهد دید که بعد از خروج آن شیطان از بهشت ایران
این طائفه گاهی در لباس ظالمان و وقتی در قالب ماز
خود را جلوه داده و نیرنگ فامیا بگیرند تا بدستهای حلیه
و دسارس و وسیله بازش رجعت دادند و بکارش نیاز دارند
این بود که هر روز از هر گوشه مملکت مقررین از مشروطیت
سرکشی آغاز و ابواب فتنه و فساد باز کرده خونها بیخته و
مالها بقتل برده هیچ شرم از اغمال زشت خویش نمیگردند
لیکن وقتی که رجوع بمصدر کار میگردیم ایشان الگ دست و
اسباب پیشرفت ارتجاع و مقاصد ارتجاعیون بوده از آن
سرچشمه آب میخوردند در واقع محکوم حکم و مأمور امر این
ضلالک پشیرگان بی ناعوس و شرف بوده بجان ملک متنا
امروز همین که ملک نجیب ایران بخوبی دریافت که رجعت
شاه مخلوع و سالار الدوله را سبب کینت و جحش چیست یا
بن جنبش جهرت بگیر چون ددبای ظلم موج خیز گشته
للاطم را جلوگر زودق امید ارتجاعیون دانسته از چهار طرف
هجوم بران گشته کرده غرقش را با هتیی بلند و غریز زایح مسند
شدند چنان دو کفکش امواج و زبر و الای للاطم خود کجا
کردند که از هیچ راه راه گریزی و از هیچ سوی دست مشیر
نماید جز آنکه مرگ را تسلیم شده ذلت ابدی را منظر باشد
بیز کثافی که در این مدت سرچشمه نفاق و سرفرازی فساد بود
انها را تعاقب کرده یک یک را دستگیر و در زنجیر اسارت اسیر
کرده تا پس از فراغت هر یک را فرا خود افضال و اغمال جزا و
کفر دهند و بهشت ایران را از وجود این خارهای ستره بولو
و این خاشاکهای کینت پاک و پیرایش کرده تا ابد ستره
و پاکیزه اش دارند این است که اول کسی که فتنه مغانکی را علم
و پرچم شجاعت و وطن پرستی ما بر افراشت و شرافت حبشی و
سعادت دائمی را منظور نظر داشت ایل جلیل بختیاری که
بفادتهم بود که عاشقانه از برای حفظ اسلامیت و ملیت و
استقلال مملکت و سلطنت و نیرنگب شرافت و سعادت پای از
مردس از پای نشناخت و قامت شجاعت را علم ساخت پیاد
و سواره چون مغرب جزاره تمام پیش از برای جان خصم

بی دایره و توشن ره سپر میدان جلالت و رشادت شد
 تا دمار از جان ان عارهای نابکار برانید و خانه را که
 بدست خود تقبیر کرده بدست دشمن خانه خراب کنی بسیارند
 و همچنین حفظ و معزیت مفسد با دانسته که اگر فی الجمله
 مناسحه یا سستی در کار جلوگیری از دشمن شود بکلی اسلام
 و اسلامیات و انانیتی و ملت ایران و ایرانی نژادان پائمال
 اجاب شده دولت شش هزار ساله ایران بدست رفت و
 شود در ردیف (الجزائر و مراکی) و غیره درآمده نابود
 مناسصل خواهد شد و دیگر بار طرفداران شاه مخلوع مجال
 دست و پائی بماند که از گرداب اضحلال بناحل نجات
 و استقلال رسد در صدد اسایش و حصول آزادی و چاره
 در زمان خویش بر ائمه و خیران گذشته ها را جبران کنیم
 بنا بر این محض حفظ ملت و محدود داشتن اسلامیات در
 رشید بخبثاری که همیشه بخت نایشان باد از برای کویا
 کردن دست اجاب و انداختن درخت خبیثه استبداد و نابود
 ساختن هیئت ارتجاع دست بشهر اتحاد و اتفاق کرده
 از برای کب این سعادت و اقبال این شرافت که سرمایه
 جمیع شرافتها و اولین پایه تمام سعادتهاست چون پیش
 میدان آن رده خراجان و چون از دها برزم آن دست
 گران ناخه برسم همیشه خویش که هر کار از این پیشقدم
 و نخستین فاتح بود بی مضایقه و درین جان بازی ما حاضر
 و دشمن کشی را مساعد گشته . باش ناصح دولت برسد
 کاین هنوز از تیاج سحر است . مسلم است که این طایفه را
 همواره خرد در پیش و اقبال در رکاب و مشخص است
 که این سلسله را دائم بخت بیدار و دشمن را بخت درخت
 اینان بمنزله علم کاربندند در مملکت ایران که هر کجا برچم
 اقبال گشایند فتح و ظفر در سایر اش جلوه گر و شوک
 نصرتش بر اثر است نادیده ام ملک با پشت و نانشیند
 دشمن را بردهان مت بوده ذی اقبال و سعادت و جبه
 جلال و شرافت هر کس با این لیاقت در خود و هر کس
 شایسته این شرف نیست انا که سوخ بکب تواریج داشته
 و دارد نیکو محضرنه که این سعادت و شرافت در این
 فایصل ابدی و این نهود و شجاعت از این سلسله داعی است
 اگر چه گوهر جان گران بهاست لکن این طایفه را در نظر
 هیچ و در بی مقدار است جان را که گوی داد که
 از ننگ نریمز و از حلق بگیرد و زندگانی نا ان کن

خوار گردد که نام را از ننگ بهش ماند . هر که راجان در
 عزیز ناچار در گزین است و آن را که جان در بر خوار در
 کار نام بر نثار است . ای منوطنان عزیز دای آزادی
 خواهان جیبی شما را است که در ازای خدمت این حاکمان
 وطن پرست ملت دوست با غیرت از همه گونه همراه مالا
 و بیانا درین نداشته همیشه نصرت و نایبانت الهی را از برای
 این اهل جلیل از پروردگار با دوام عزت و شوکت و
 مساک نمایند و کوشش کرده محتات خود را از هر گونه
 در فداکاری و جانبازی چه از جان و چه از مال درین
 نفرمایند . ای علمای اعلام و ای مرقبین احکام اسلام
 امروز روزی است که تمام با جدی وانی و سعی کافی در
 حفظ بیضه اسلام و شریعت حضرت خیر الانام دست بدست
 یکدیگر داده بمصدان ید الله مع الجماعه اجتماع کرده دعا
 عشق شوند و حریت طلبان آزادی خواهان بخبثیانان
 بخبثارها که از جان و مال در نداد دفاع با دشمن چون
 سده سکندر ایشانده از هیچ چیز خود دریغ ندارند یاری
 نمایند بخدا قسم که اگر فی الجمله مناسحه از جانب شما دادند
 خصوص شود تا اند تقبیر اش نماند و همچنین شرمندگش تا
 روز قیامت خواهد بود امروز چشم ملت شماها نگران است
 تا چه دستور و حکمی صادر فرمایند با این حکم ایشان کثر
 الله امثالهم که ننگرانا در صدر درج است دیگر چه دردی
 دارید این شمشیر قاطع را بدست گرفته گردن دشمن را قطع
 نمائید مناسحه ناکی مناسله ناچند تا کار از دست رفته
 جنبش کنید و در راه سبل خانه خراب کن سدی سبک بینند
 بی حسی ملت را ملاحظه نفرمائید این جرئت زدگان را
 شماها باید دارای حق نموده بمواعظ دلپسند و تهج آورد
 بدفاعشان روانه دارید و مصرت رجعت شاه مخلوع بدست
 ایران و رفتن ناموس و ایمان ایرانیان و اسارت و غارت
 شدن ایشان و بر نادی ملت و قومیت و انهدام اسلام و
 اسلامیات را بواسطه آمدن (محمد علی میرزا) دو ایران و بودن
 دست غیر در میان تمام را با عبارتی ساده عالی مردمان
 بی خبر و اهل مملکت فرموده عوایب عاقت کار ایران را
 مشروحاً تقریب فرمایند مسلم است همینکه اهالی مملکت دانستند
 که پس از این صاحب خانه و دارای حقوق نیستند و بنصب
 و تحق ملت موردی ایشان را بخواهند نصرت کنند
 الله در صدد ممانعت برآمده انا خان دارند حقوق ثابت

خود را بنهر نمیپارند و دم از غل و مال خود بر نمیدارند
 و دفاع با دشمن را بجای مسند شده ناه را حق المقدور
 بردستان مسدود نمایند و فزائیان حرب و انادی را
 بنی سوزان رشید بخیرای را مالاً جانا کلن کرده است
 از هرگز بر نمیدارند ای اعیان و اشراف مملکت ای تجار
 و محرمین ایران ای اهالی و ساکنین وطن امروز وطن و
 خطرات اسلامت در خطرات قومیت در خطرات است
 ملت در خطرات بیانه اخیری تمام متعلقات ما در
 خطرات اگر عزت و ثروت و استقلال و مملکت و ناموس
 و ایمان و شرافت خود را بخواهید امروز روز لغافل نیست
 امروز روزی است که با قوی متحد بکشید و دشمن را از
 خانه خود دور نماید امروز روزی است که از وضع دشمن
 و از غنای و رفو با تمام هفت و عزیمت زانیم بقوه اجتماعیه
 ریشه ارتجاع را از بیج برکنده گلستان ایران را از خاشاک
 دشمنان بی شرف و ناموس پاک نمائید و مباحثه در این
 کار با باعث بر بادی مملکت و همتی خود دانند
 من آنچه شرط بلوغ است با تو میگویم تو خواه از سخن بند بگری خواه لال
 سخن اهل اصفهان از ننگی و گرانی نان
 تجار از پنج الی شش ماه است که در اصفهان عمل نان کاش
 بجای کشیده است و فی الواقع همین پیدا کرده با آنکه اول
 بر فاشت محمول و ضبط حاصل است چنان مردم بیچاره و
 اهل اصفهان از گران نان بد میگردد که بی شرح است نباید
 چهار گرده نان که هر یک بقدر کف دستی است نان و
 نکتیده بجای یک چارک بقیه در عجاایه استا میفرودند و
 تمام چارک ده شاهی است هر گاه کسی از یک چارک نان را
 بکشد معلوم خواهد شد که آنچه میگویم بی شائبه کذب و
 اعراف است کاش آن هم نان گندم بود هر چه در نان پاش
 میشود جز از گندم و بجز دین و بیوس خریداران نان از
 نان تا چیز دیگری اشیاع نمی نمایند بد بجای در اینجا است
 که زیدار بیچاره در دکان خیاری باید قریب دو سه ساعت
 پول نان را در دست گرفته گاهی براند دار ملجی و وقتی
 بشاطر و در دست الناس نموده چون زخمی از آنها میماند
 نماید بمشربان زبردت قوی پنجه که هنوز قرض نان از
 آن شود طلوع نکرده چون لبی شهاب نا مانند عذاب می
 تش جوید آنان هم بمش و رگد و فحش و مسقط ملک بیاید
 انماضه و بحالش وقت نابوده مشغول جمع کردن نان خود

شده بهیمنی که بپنده تا شک در ضمن افتد که ایشان
 در لباس انسان یا کافری با اسم مسلمان چه اگر از اسلام و
 اسلامت بهره داشته نخت بر حسب وظیفه اسلامت
 زبردستان را دستگیری کرده پس بحال خود میزنند
 وکی بجای افسوس است همین خولهای بی شاخ و دم و سینه
 دور از لباس مردمند که وجودشان همیشه از برای اهالی
 مقتی و مایه فساد و دعوا بوده و هت و هر وقت که امور
 معیشتشان مختل شده چون دیوان از زندان حضرت سلیمان
 گریخته دو بازار و بزند و بخت بصدای عجیب و نوره هت
 مهیب بیچارگان نابازی را بوخت انداخته و با الفاظهای
 دکاکین شان را بشتر آتش فتنه و فساد را دامان میشوند و با
 همچنان خود انجمن مفتیان و لایقی و ادارات دولتی را خراب
 کرده اشیاء و اساسش را بفرات میبرند و وجود فغانی مثل
 حاجی محمد جعفر را با نهایت قناعت و شقاوت بنک و چون
 و منت و لگد فضل میسازند نتایج ان افعال بد بجای فزون
 بد بجای اهالی و سخن بالایی سخن عاید عموم فلک زدگان
 ابرودار بی چیز شهری میشود مرتکبین این گونه افعال باز
 در زندای میخوله ها با حتی خورنده اهالی دچار مشکلات و
 خطرات فوق الطافه گستره فساد گران و کساد میگردند
 و این محکومین لامذهب بی ناموس و شرف بمصداق
 آنچه با او نتوانست کند با ما کورد بعضی آنان پیشتر
 با اهالی سخن کرده با انواع و اقسام ازبها و اذاریها
 گرفتارشان نموده از افعال شیعی خود خوشنود و خود
 شد که افعال آنان را در حق ایشان جاری میکند
 ان بر این نوع پرستی و نقت بر این غیرت اسلامت و
 وطن خواهی ای انصاف است که سیصد هزار نفوس
 اصفهان از برای اشراف مشهور پرستانه معدودی چند
 که جوانی در لباس ایشان و اذاریه در شمار خول بیاید
 تن بمذک ها و بی نواها در داده بفقرو فاقه روز را
 شب و شب را روز کنند و ان وقت خواران و بیچاران
 مملکت که میگرد و وجودشان همیشه تولید گران و نااض
 و ادم کت و بی شرفی و بی ناموسی و تضییع حقوق ملت
 در تحریب عائله بشرت نباید از دست رنج و فاحصل
 در دکان این همه جیب که سواد اعظمی را تشکل میدهند
 اوقات محوسه خود را بنار و تعبیر و ساز و ستم گذرانند
 هیچ در فکر زبردستان و فلک زدگان نباشند و مباحث

باعت محض خواصات فضاك و شهوان جوانك بر ضرر
 مكث و نكث اين طائفة رنجبر زحمت كثر افزوده حدود
 شرافت كسى و تجمل صودى خود را محدود و محفوظ داشته
 ذك اينان را غايه عزت خود دانند و چشم از حضور بزرگوار
 و مساوات نوعيه و مواخات ملكيه پوشيده بچشم خوار
 و خفت بر آنها ننگند ندانم در بجا و در چه جا در كبت نوانج
 با در حضور جرايد ديده ام كه مقتدين اروپا پس از آنكه از
 براى اسبابش نوع مرصخانه ها و دار الايمان ها دارالاحكام
 و موقوفات در هر ملكى احداث و بنا كردند و جاني نماند
 كه ديگر از اين قبيل بناها لازم داشته باشد باز از انجائى
 كه عادت نرحم و عورت نمودن در وجود اين گونه اشخاص
 طبيعت ثانوى پديد كرده و از براى حصول اسبابش نوعيه
 كارى باقى نمانده كه نكرده باشند ناچار از شدت انانيتها
 بتجمل اسبابش جوانان پردازند در هر شهرى از براى سكا
 بى صاحب بلا كه قبل مرض خانه و مريض خانه بنا نرسيك
 داده تا هم مطالبه شده و هم از جوع و گرمى راحت شوند
 اين است طريق مرقت ، اين است راه انسانيت .

مندانم بچه زبانه با كسانى كه خود را اشرف مخلوقات از
 حيث ثروت و تجمل تصور كرده نظارا بنظر نماندند عرض
 كنم كه اى صاحبان املاك و غله ما نميگوئيم كه از هر جهت
 با شما از يك جنبه با آنكه در زمه انبىم ما ميگوئيم كه شما
 از مقتدين اروپائى بهتر و نر ما از مگان ان ممالك كيريم
 هر چه آنها بگان ملكت خود مرصوم داشته شما
 بفقراى ملكت خود مجرئى داريد ، ما نميگوئيم مريضخانه
 يا مرضخانه از براى ما بنا كنند ما ميگوئيم دست
 تعدى بجنون ما دراز نماند ، ما نميگوئيم از جنين
 مالتان بنا بجا نماند بلكه ميگوئيم جلوگيرى از اجناس
 نكرده در دهان با در بگونه هاى خانه خود محفوظ و
 محوسس نماند ، ما نميگوئيم بر هم تخفيف از جهت
 غله يا جوانان ديگر كيريد بلكه عرض ميكنم از ارباح
 بحال طبيعى خود باقى گذارده دخالت در شعييرت
 نفرمائيد ، ما نميگوئيم بطور صدقه و زكوة گندمان را
 بما بپاگان و افال اصفيان بچشيد بلكه اسند ما
 ميكنم غله و ساير جوانان را از براى جزمه تفاوت
 جهت بساير بلاد تبعيد نموده ديگر بار ما را دوچار
 غله و غلا نماند ، اى كسانى كه عزت خود را در

ذك ما سعى ميفرمائيد بخداى احد و واحد قسم است كه
 سوزاخ دغا را كه كرده ايد و اين نامه تا معلق بچوهره ايد و هر
 ما از دست رفتيم بعد از اين صفت و شوكت و عقل
 خود را بخرج كه ميدهيد هرگاه ما راه علم در پيش
 گرفتيم از دست رنج كدام بد بخي تحصيل ثروت و تكبير
 عزت نموده بعيش و عشرت ايام و ليالى خود را ميگذرانيد
 اگر ما نباشيم كدام كس ديگر خي سوارى شماها ميشود و
 تن زير بار شققها و حقالى ها و بختها و زحمتهائى شما
 در ميدهد اگر ما نباشيم بايچيش شما خراب و مابسته
 عزت شما چون موج سواب است ما سبب تجمل و انك
 تكامل و اسباب تعيش شما همين پس اولي ان است
 كه نظر محدوديت شرافت و اسفلال و محفوظيت عزت و
 جلال خود ما را از براى تحصيل صدمات و زخاات خود
 ننگه دارى كرده بيش از اين دوچار بخي و بد بچوي
 نمائيد و شرافت خود را با زندگانه ما مشروط و
 زاميد و پيئين از اسباب نادى و عتاب حضرت
 پروردگارى بيم كرده خود را بجهت چهار دوزه حيره
 دنيايى و شهوت رانه خير الدنيا و الاخره نماند بفر
 و عجز و اينام و ابرو مندات اين شهر رحم كرده از
 جنس جلوگيرى فرمائيد و همچنين آن را در خون
 نينماخته بيشتر از اين اجناس را تبعيد نماند
 اى كسانى كه در خواب غفلت غنوده و دادى بي انصاف
 چيوده ايد طريق مرقت ان نيست ، راه مردويت و انسانيت
 كه كرده درد از شام ، نوع پرستى و وطن خواهى
 افتاده ايد اين اندازه دارة مردم از ارباب را نكند و
 خود را مورد سرزنش و نك نماند ، بخدا قسم بجز
 توى دستى در وقت رفتن چيزى با خود نخواهد برد
 اگر چه دنيا شما را فرشته دلى بدنيا مفرد نشويد و
 هميشه دنيا را از خود نماند ما اين كسادى بازار و
 بيار و گرانه امعه و نبودن يك پورا ، دخل بر نك
 زدگان ترحم فرموده ما را بحال خود وا گذاريد
 مگر گاه گاه در بازار تردد و سير نميكنيد و بحال اين
 كسبه رنجبر نظر نميافكنيد ، راستى كه اگر اين فرغ
 با مشايخ وارد اين بازار شود گمان ميكند دو طرف بازار
 دو پرده طولانى كه صور همه اشياء باجوى مردگان در
 زندگان تصور اسنادى تصور كرده و نمائش بسايرى داده است

و عود استبداد از طرف عموم طبقات ملت بمقام مجلس
مقدس شورای ملی درجاید فاعلمه و خارجیه اظهار راضی
شود چنانچه در طهران و سایر ولایات تمام طبقات ملت
علماء و تجار و اصناف و احزاب سیاسی بکلمه واحده بانها
صمیمیت اظهار نمودند (محمد علی میرزا) و اعوانش نمود
و در جلوگری از این قائمه وطن بر باد ده برای همه توزیع
فداکاری خود را حاضر کرده اند خوب است ان افایان محرم
هم با کمال فدیته در برود احسانات خود از هر جهت کویا
نکرده و این نکته را متوجه باشند که (محمد علی میرزا) برای محو
کردن استقلال ایران و دولت سلطنتان ایران مباد و ظیفه
هر وطن خواه سلطنتی است که با تمام قوای خود در جلوگری
از این پیش آمد و خیم نهایت مجاهدت و مدافعه نماید

مرخصه و منظر برود اقدامات و احسانات وطن پرستانه ان
افایان محرم هبیم (هبیت تجار دار الخلامه طهران) ۱۲ آبرج
است

خبر سر قومه حکومت جلیله

مدیر محرم جریده پروانه - تلگراف از حضرت صمصام السلطنه
رسیده سوادان لغا ارسال گردید - برای استحضار قارئین
در جریده خود درج نمایند (فاتح الملک) ۱۲ آبرج ۱۳۰۸ هـ
خبر فوری تلگراف طهران

از باغ باصفهان - حکومت جلیله اصفهان - مطابق
اخباری که الان رسید آقای معین مهاباد با آقای سردار
محمی شفقا در تبریز کوه با حضرات مقربین جنگ کرده
شست نفر از آنها مفقود و بانه تماما فرار کرده اند خود
رشد التسلطان هم زخمی شده با دو نفر سرگردگان اصلو
دستگیر گشتند (نخج قلی)

خبر وقایع بودجری

از قراری که از بودجری بما خبر رسیده آقای امیر مفتح و آقای
مرغی قلی خان فرزند والا مقام حضرت صمصام السلطنه
دامت سوکتهما با ابد مفصله التوار و پیاده بخناری و الوان
و سوادان نظر خان و بعضی دیگر سوار و پیاده های چربکی
تشکل اردوی با شکوهی داده بمس کرمانشان حرکت کردند
نایبات و حضرت این اردو را از درگاه حضرت احدیت
میتاب

خبر وقایع شهر

آقای اسکندر خان فرزند دلیند آقای سردار ظفر دامت
سوکه با پیصد نفر از جوانان رشید کار از موده بخنار
با یک خطه فوی العاده و یک شکوهی شایان بجانب طهران

حرکت کردند - و نیز پس از دادن جوابی بسوادان خود
حین حرکت چنین اظهار داشته که هرگاه از اینجا تا مرکز
پس راه اگر فی المثل یک تخم مرغ گذر طرف سوادان من است
برخایا یا جابری جیف و میل شد خود را در مقابل از خوا
ملت و دولت میدانم

خبر پروانه

این گونه جوانان رشید وطن دوست نوع چیست که همیشه
انسانش عموم ملت را خواهان و طالبند و جز حفظ مال و
ناموس و شرف خویش و ملت را مقصودی ندارند ما برود
عزت و بر خودداری آنان را هواره از درگاه عالم الت
و الخفاها مثلث نموده و مینمایم

خبر ریاست نظیبه

آقای میرزا قاسم خان ملقب بعدل الملک که از مرکز محمد
ریاست نظیبه اصفهان مامور بودند یک شب در آنجا حضور
شد این مصوبت با افعال بانظام امورات زده تبریک میگویم

خبر ادبیت

چو آمد خبر از محمد علی که وارد بایران شد از کاهلی
دو باره ز بهر خرابی ملک ببحر جهالت در افکنده فلک
سوی استر ابارت ردد و نو بران گشت یک سر با بل بوت
بران ترکانه پناهند شد زنا بخردی بنده بنده شد
بامید شاهی ایران زمین دو باره کریمه از روی کین
خبر دار شد چونکه ملت ز با زهت بدضر کر بست باز
چو طومر سواس بجوش آمد روانها پر از خشم کین همچو شو
بناگشت فریاد ایرانیان که زین خائن بی شرف الامان
نخواهم اورا که ادم کش است بادم کفی روز شب دل خو
کمی کورند شد ز ایران میل چرا باز بگذشت بر ما چو سبل
کوی را که ایرانیان غیور نمودند از خاسته خویش دور
چنان باز در خانه راه شد مکان باز در بارگاهش رهند
چو شایسته پادشاهی نبود از ان دور کردند شان ز خرد
کوی را که شایسته لاج و تخت نباشد پذیرفتش هت سخت
اگر روس مارا کشد بی درغ ز شمشیر و خنجر زدی و بیغ
نخواهم اورا پذیرفت ما که این خود خیالی است پاد
چو پاریس سردار اسعد شدند که سالار دیوانه لشکر کشند
هم از سوی دیگر محمد علی با بران گذر کرد از جاهلی
بفرید مانند شیر زبانت برافت خود را چو پیل دما

سرایا دژم شد ز کردار زشت
که ای بادگار ملوک کجاست
پی دفع دشمن بگویشد سخن
بنازید بر سوی دشمن دلبری
کند ار که سستی در این روزگار
چو بر خواند صمصام آن نامه را
مران سپهر با پیکان بخواند
سپس گفتشان ای دلبران را
چو امروز دشمن پیش آمده است
نه هنگام انباشت و عشرت است
نماند مانند پیچیده سپل
شینهند چون سرکشان این سخن
بگفتند امروز سردار ما
بکاری که فرماندهی از کیم
چو هستی تو سردار ایران را
بفرمان تو رو بخدمت او دیم
ز بی مغزی او نداریم بیم
اگر فی المثل خصم شهر تر است
همه بندگانیم و خور و پرست
سپهبد تویی آنچه فرمان دهی
نداریم ما از کی تا همه
کون چونکه باشد وطن در خطر
بجان و سر شاه نازنده ایم
نگیریم باز از گریبانش دست
سپهبد چو بشنید این از سران
بنامیل خود نامه بر نوشت
کون روز مودی و مردانگی
بگویشد ای بختیاری بخت
اگر نام خواهد جلت آورد
بنازید بر خصم مانند شمشیر
چو این نامه بر بختیاری رسید
سواد و پیاده ده و در هزار
همه شمرانند همه پیلان
چو سهراب پیل در شجاعت تمام
ببخش جوانان بر می جواب
همه ناخو همچو اسفند بار

با پریان نامه بر نوشت
ببندید بر جلت بکسر میان
ز بغض نماند از محبت
سراسر بگردار غنچه شهر
شمارا رسد پیش روز سپاه
ز لشکر پیا کرد هنگامه را
سخن بی کرد پیش در بر براند
شمارا گزندی ز گردون مباد
بغارتگری دست بالا زده است
که این عیش سر فیاض خست
پی کردن ریشه خصم سپل
ز سالار خود اندران این سخن
تویی ای تو مولا و سردار ما
نثار رهت مال و هم جان کیم
همه لشکر است هست ز بر ننگین
چو شهر ژبان پوستش بر بدن
کنیش ز شمشیر پیکر دو نیم
ز رو باه در پیش ما کمر است
من و گو و گودرز و هر کس که هست
که ما هم بر در گهت چون رهی
چو ستم در پیش دشمن همه
گذشتیم در زاهر از جان و سنی
سوی خصم چون شهر نازنده ایم
نیفتد بجانش ز ما تا شکست
بی گشت خوشدل ز پریان
که ای نوجوانان نه کوسر است
گر خدمت و وقت فرزانی
که گشته بر ایران کار بست
سرمه منشا را بنک آورد
ز شمشیر پند خونش دلبری
سراز فخر بر اوج گردون کشید
بودی در شد جمع از هر کار
همه سینه ها حاک بهر وطن
سپس برده از دستم نیک نا
نه بهی ز دستم نه نافر است
همه سرکش و بخت چون روزگار

بگیرند دزدت چون گزرا
همه روز جلت و گریه کاوند
قوی پیچه در روز بخت چو پی
نماند چون جانب خصم سپل
ز چغنی بیدان کین بی حیا
چو بر کوه اسب پابرهنه
بر پیشان رستم شپرد
بگوز و بیوز و بکوپال و پیل
همه کینه کش چون سپهر
در افتاده چون بحر فلزم بوج
ز یک سو با لشگری بی درنگ
بگرمایان آن سوار دلبری
ز سوی دگر مهر گردون و نماند
بود خسروش نام و خسر خطا
چو پدید جلت آورد کینه جو
ز بهرام چو پینه اش بنسیم
سوی خصم ابا لشگری بی شما
امیر منجم که این چرخ پی
رژان جانب خرم آباد شد
بهمراه خود بردان سوسپناه
که سالار دولت در آن عهد بود
ز هر سوی از بختیاری سوا
بهر گوشه لشگری خواستند
بهر جا که بر خصم راه فرار
حصاری بر اطراف دشمن چو کرد
کون خصم در تنگای غم است
نه دست سستی که بر سر زد
از این سو معین هاپون بر
سوی استراباد از روی روان
بهمراه سردار محبی برفت
دگر پور سردار آن کو ظفر
سره سردار پیل افکن شپرد
ابا لشگری خونخورد کینه جو
چو بگذشت لشکر پیروز کوه
سوی آن سپه بد رشید انکه گفتند
دو لشکر پی کین صف آراستند

بگویند الوند و فیروز را
گرفته سرور بر اسفند باز
شنا بان بخون رنجن چون مهر
سراسر غریبان چو از کوه سپل
گرفته سرور بر اسفند شهابت
تو گوئی که بر اسفان بر چند
گر جلت جوئی شده منقل
ز میان سام و فرامر زوال
نیالازده بهر کین اسفین
دوان سوی دشمن ز کین فوج
سوی خصم بگذشت سردار جلت
همی ناخست مرکب بگردار شهر
ظفر آنکه دارد هنر بی شمار
بر زم و بر زم است خسر همت
کند فتح ارد بهر جا که رو
ز شمشیر او را نماند دو نیم
رژان گشت چون سیل از کوه
نیازنده چون او عدل و نظیر
بر وجود از مقدمش شاد
در انجا بزد خیمه و بارگاه
نیارد مکان کرد چون بوم شو
سوی خصم رفت از پی گریه
صفی از پی دم آراستند
بدی باز شد سد ز چهره سوا
ز لشکر کشیدند کاید سوه
ز نا کامی خویش در طام است
نه پای گزنی که بر در زد
ابا لشکر خویش ره کرد طی
شد آن طایفه فخر ایران
سوی خصم چون سپهران
لقب دارد از دولت نیک فر
که از زورشان شهر گردید
نهادند زنی لشکر خصم بد
ز دشمن فرا پیش آمد گروه
سروش ز بختیاری در اصل
بیکار هم کینه ها خواستند